

اصلاحات و تعلق خاطر

عباس عبدي

مهم‌ترین گام پس از بیانیه خاتمی چیست؟

کسانی که در سال ۱۳۷۶ وارد جریان سیاسی آن مقطع شدند و سپس به نام اصلاح‌طلبی مشهور گردیدند، با کدام رویکرد به نظام موجود در این اقدام مشارکت کردند؟ آنان از حیث تعلق خاطرشان به نظام چند دسته بودند. یک گروه که در واقع بخش مهمی از جریان بودند اصلاح‌طلبی را نه به لحاظ نظری بلکه از این رو که راه دیگری پیش روی آنان نبود پذیرفتند، زیرا تعلق خاطرشان به نظام بیش از آن بود که بخواهند از آن کناره بگیرند، چه رسد به اینکه مسیر دیگری را برگزینند، ضمن این که ادامه آن وضعیت را قبول نداشتند. بنابراین سعی آنان تغییرات و اصلاحات در چارچوب قانون بود. گروه دوم کسانی بودند که اصلاح‌طلبی را نه به واسطه تعلق خاطر به نظام موجود، بلکه به لحاظ نظری پذیرفته بودند. میان آنان کسانی بودند که تعلق خاطر داشتند یا نداشتند، ولی بنیان رفتاری آنان در حوزه سیاست متأثر از تبعات ناخواسته تحولات انقلابی و به طور کلی دنیای پس از دهه ۷۰ و ۸۰ قرن بیستم بود که حرکات انقلابی و براندازی را نمی‌پسندیدند. گروه سوم هم بودند که تعلق خاطر نداشتند ولی برای حضور در عرصه سیاسی راه دیگری جز این پیش پای آنان نبود، زیرا در آن مقطع اکثریت جامعه از حکومت حمایت می‌کردند و وضعیت رسانه‌ها نیز انحصاری بود، ضمن آنکه کارگزاران دولت در بسیاری از حوزه‌ها واجد حداقل استانداردهای مدیریتی بودند، حتی اگر از بهترین‌ها نبودند، و از همه مهم‌تر از این چرندیاتی که امروز به وفور از این و آن می‌شنوید، آن زمان به ندرت شنیده می‌شد و به لحاظ عملکردی هم پس از پشت سر گذراندن جنگ حدی از بازسازی و رشد اقتصادی آغاز شده بود و در مجموع شرایط به جز در عرصه سیاست خراب نبود. این وضعیت در آغاز اصلاح‌طلبی، موجب این تصور شد که اصلاح‌طلبی، یعنی تعلق خاطر به وضعیت موجود و در عین حال کوشش برای انجام برخی از اصلاحات است.

اکنون آن سه رویکرد مشارکت‌کننده در جریان اصلاحات در وضعیتی متفاوت قرار گرفته‌اند. بخشی از گروه اول به کلی تعلق خاطر خود را

به نظام از دست داده‌اند، زیرا تغییرات زیادی در جامعه و حکومت رخ داده که آنان را به این نقطه رسانده است. تا اینجا مشکلی نیست، مسأله از اینجا به بعد است که چون اصلاح‌طلبی را نه به عنوان بهترین شیوه برای تغییر اجتماعی، بلکه به علت تعلق خاطرشان به نظام انتخاب کرده بودند، الان از این شیوه هم عبور کرده‌اند. گروه سوم هم که از ابتدا اصلاح‌طلبی را نه براساس عقیده و تحلیل، بلکه به دلیل ناچاری پذیرفته بودند، اکنون آن ناچاری را ندارند، و به گزینه‌های دیگر فکر می‌کنند. تنها گروه دوم هستند که فارغ از داشتن و نداشتن تعلق خاطر، که طبعاً امروز نیز آن تعلق خاطر احتمالی نیز از میان رفته است، به این علت از اصلاحات دفاع می‌کنند که از منظر نظری و تحلیلی آن را انتخاب کرده‌اند و همچنان به آن پایبند هستند و این خط مشی ربطی به این حکومت و آن حکومت ندارد. البته برخی می‌گویند که این معنا را وارونه جلوه بدهند، ولی همچنان برای این گروه فرصت وجود دارد که نباید از دست دهند. این فرصت مناسب مطالعاتی است که نشان می‌دهد، گرایش به تغییرات اصلاح‌طلبانه همچنان قوی‌تر از هر گرایش دیگری است. ولی این گرایش نیازمند عمل سیاسی متناسب با آن است که باید مجموعه فوق که به راهبرد اصلاح طلبی اعتقاد راسخ و عمیق دارند، برنامه‌ریزی و اجرایی کنند. البته این فرق می‌کند با این ایده که منتظر اصلاحات از بالا باشند. بالا حداقل در شرایط حاضر قادر به اصلاحات نیست، مگر اینکه به ضرورت آن پی‌برد و این ضرورت از طریق حضور و همراهی طرفداران اصلاحات محقق می‌شود و نه با گوشه‌نشینی و منتظر رخ دادن واقعه‌ای. ضمن اینکه فرصت اصلاحات نیز نامحدود نیست. به لحاظ شاخص‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نیز روابط خارجی، به علاوه وضعیت مدیریت ناکارآمد، هیچ چشم‌اندازی برای بهبود وضع نیست. بنابراین چاره‌ای جز اقدام برای اصلاحات از طریق پیگیری و حضور یک نیروی سیاسی موثر با ایده روشن و با رویکردی که در ابتدا گفته شد، وجود ندارد. نیروهای دیگر نیز هیچ چشم‌انداز و راهبردی ندارند، جز اینکه به انتظار اتفاقات خارجی نشسته‌اند. فراموش نشود اگر چه مسوولیت اصلی بن‌بست کنونی متوجه قدرت است، ولی دست منتقدان برای بن‌بست‌شکنی خالی نیست. بیانیه ۱۵ ماده‌ای خاتمی اولین گام عمومی آن است. گام دوم و مهم‌تر این است که نقشه راه اجرایی آن را در فضای عمومی به گفت و گو و سپس اجرا گذاشت.